

هو‌العلیم

امانت مستودعه در حقیقت انسان چیست؟

عید فطر ۱۴۱۷ هجری قمری

بیانات:

آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس‌الله سرّه

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمدُ لله الواصلِ الحمدَ بالنعمِ و النعمَ بالشكر. نَحْمَدُهُ عَلَى آلَائِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ، وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفِيَّ إِخْلَاصِهِ الشَّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَ سَلَّمَ] عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَانِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخْفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ [المَعَادُ]؛ زَادٌ مُبْلَغٌ وَ مَعَادٌ [مَعَادٌ] مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازْ وَاعِيَهَا.^١
(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).^٢

اللَّهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ وَ زِدْ وَ بَارِكْ عَلَى سَيِّدِ رُسُلِكَ وَ خَاتَمِ أَنْبِيَائِكَ، أَبِي الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَ أُمَّ

^١ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩.

^٢ سوره إخلاص (١١٢). الله شناسی، ج ٣، ص ٢٥٦:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.) نمی‌زاید و زاییده نشده است، و هیچ‌کس برای او همتا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

الإمكان بقبائليته، الرسول النبي المدني المكي التهامي القرشي، صاحب لواء الحمد والمقام المحمود، أبي القاسم محمد الحميد المحمود، وعلی ابن عمه و صهره و وزيره سيد الوصيين و قائد الغر المحجلين أمير المؤمنين علی بن أبي طالب، و علی سيده نساء العالمين فاطمة الزهراء، و سيدي شباب أهل الجنة أجمعين الحسين و الحسين، اللهم صل و سلم و زد و بارك علی الخلفاء والأئمة من بعده علی بن الحسين و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علی بن موسى و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن العسكري و الحجة المنتظر المهدي صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين.

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.^۱

گرچه بنا بر این بود و هست و خواهد بود که بنده مطلبی مطرح نکنم و مسئله‌ای عنوان نشود، ولی از آنجایی که طبعاً عیدی ماه رمضان در روز عید پرداخته می‌شود؛ حالا به عنوان [اجابت دعوت دوستان] چند دقیقه‌ای [صحبت می‌کنیم، چون] وقتی که به ما لطف و مرحمت دارند اگر ما مضایقه کنیم خلاف مروّت است.

مطلب دیگر اینکه چون احساس می‌کردم که متأسفانه ما به همان ابتدایی که غالب افراد به آن مبتلا هستند، مبتلا هستیم و آن این است که هر مطلب و هر مسئله و نصیحتی که مطرح می‌شود، طبع و نفس بنی آدم آن را به خود نمی‌گیرد و به دیگران احاله می‌دهد و به‌طور کلی گویا انسان از دایره مطالب اخلاقی و مسائلی که مورد تربیت و تزکیه انسان است، به کناری است؛ درحالی که همه افراد دارای نقص و عیب هستند و خود گوینده هم از این قاعده و از این دایره مستثنی نیست.

بنابراین بهتر این است که هر مسئله‌ای که مطرح می‌شود و هر کسی به هر کیفی و در هر مظهري اگر مسئله اخلاقی و نصیحتی را مطرح می‌کند، انسان آن را به خود بگیرد و به خطیب و گوینده توجه نداشته باشد. گفت:

مرد باید که گیرد اندر گوش *** و نوشته است پند بر دیوار^۲

^۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۹۴:

«ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، همگی از حمل آن امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، ولیکن انسان آن را حمل کرد و حقاً که انسان بسیار ستمگر و بسیار نادان است.»

^۲ گلستان سعدی، باب دوم، حکایت شماره ۳۷.

در آن عرائضی که در روز نیمه شعبان در مشهد مقدس به عرض رساندم، خطاب من متوجه یک طیف خاص نبود، بلکه همه افراد را بلا استثنا شامل می شد. مسئله این بود که بعضی نا آگاهانه درباره خطیرترین و مهم ترین مسئله عالم وجود و عالم هستی که مسئله ولایت تکوینی مطلقه است، اظهار نظر می کردند؛ افرادی که از ولایت فقط کلمات و حروف او را می دانستند، و متأسفانه بعداً مشاهده شد که گویا مطلب ما به آن افرادی که خطاب ما به آنها تعلق گرفته، واقع نشده است.

منظور از امانت در آیه شریفه

خداوند در این آیه شریفه می فرماید:

«ما امانت را بر آسمان ها و زمین عرضه داشتیم، ولی آسمان ها و زمین ابا کردند از اینکه آن را قبول کنند، و لکن انسان آن امانت ما را پذیرفت و آن را متحمل شد و قبول کرد.»

منظور از این امانت چه امانتی است؟ و این ودیعه ای که خداوند انسان را محل مستعد برای تقبل آن قرار داده است، چه ودیعه ای است؟ چرا آسمان ها و زمین نتوانستند آن را قبول کنند؟ و این چه خصوصیتی است که آنها استعداد برای پذیرش آن را ندارند؟ این چه قضیه ای است؟

ما هرچه در عالم خلق از تعینات مشاهده می کنیم، جلوات مختلف نزول اسماء و صفات الهی است. هر تعین اول و تعینات ثانویه و ثالثویه، چه وجود و چه مراتب متکامله وجود و صفاتی که مترتب بر وجود است، اینها تعینات محدود نزول اسماء و صفات الهی است و این امر شامل تمام موجودات در عالم کون می شود، اعم از عالم ماده و طبع و عالم شهادت و سایر عوالم ربوبی؛ عالم برزخ، ملکوت سفلی و علیا و عالم جبروت و لاهوت.

خداوند متعال از آن عوالم ربوبی به سماوات تعبیر فرموده است. سماوات یعنی تمام عوالم ربوبی به هر مقدار سعه و ظرفیت وجودی ای که دارند.

[می فرماید:] ما این امانت را به همه این تعینات عرضه داشتیم، منتها آنها نتوانستند بپذیرند و نتوانستند شانه خود را برای حمل چنین امانتی مستعد کنند و قدرت و قوت برای حمل یک هم چنین ودیعه ای را نداشتند؛ چه عالم ماده که عبارت از زمین و آسمان مادی باشد و چه موجودات عوالم علوی، هیچ کدام از آنها یک هم چنین استعدادی را در خودشان ندیدند؛ بلکه جن و ملک هم یک هم چنین استعدادی را ندیدند، چون منظور از عوالم بالا که عوالم جبروت و لاهوت هستند، قوای مستعد مدیره و مدبره عوالم است که از آن تعبیر به ملائکه مقرب می شود! خاک نتوانست تحمل کند، آب نتوانست تحمل کند، هوا نتوانست تحمل کند، عوالم مثال نمی توانند تحمل کنند، عوالم مجرد بالا نمی توانند

تحمل کنند، حتی وقتی که به جبرئیل و میکائیل و ملائکهٔ مقرب می‌رسد آنها هم نمی‌توانند یک‌هم‌چنین ودیعه‌ای را تحمل کنند، چون آنها یک ظرف محدود دارند، آنها یک قابلیت محدود دارند، آنها یک استعداد محدود دارند که از نقطه‌نظر سیر طولی از آن استعداد و از آن قابلیت بالاتر نمی‌روند. بله، در سیر عرضی قابلیت نا محدود است و قابل می‌تواند بر حسب افاضهٔ فاعل از نقطه‌نظر سیر عرضی به هر مقدار که هست تفرج داشته باشد.

(وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ) ولی انسان این را پذیرفت. این چه ودیعه‌ای است و چه امانتی است و چه سیرمی است که خداوند در وجود انسان قرار داده است که به واسطهٔ این سیر از تعین و از حد بیرون می‌آید و متبدل به لا حد می‌شود، از انتها بیرون می‌آید و به لا یتناهی می‌رسد؟

معنای توحید

این سیر عبارت است از سرّ توحید! توحید عبارت است از ادراک وحدانیت بالصرافه و حقّه و حقیقهٔ پروردگار! این توحید است. توحید عبارت است از اندکاک هر تعین و هر حدی در ذات لا یتناهی و وحدانی حضرت حق! یعنی نه تنها انسان در مرتبهٔ افعال و صفات و اسماء، بلکه در مقام تعین ذات هم دیگر ذوات متعدده را مشاهده نکند و تعینات متعدده را نبیند، بلکه فقط حقیقت واحد را به‌عنوان تعین اول و به‌عنوان عینیّت حقّه مشاهده کند و تمام مریا و تمام قوالب را فانی و مُندک ببیند! این مطلب را ملائکه هم نمی‌توانند ادراک کنند، حتی جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل با آن عظمتی که دارند نمی‌توانند ادراک کنند! چون مسئله در اینجا به‌اندازه‌ای دقیق و ظریف و رقیق است که فقط آن امانت و ودیعه به‌واسطهٔ اندکاک و انمحاء و فنای ذات در ذات حق حاصل می‌شود و هیچ چیزی جایگزین این نخواهد شد. یعنی اگر علم اولین و آخرین را به شخصی بدهند باز به این مرتبه نمی‌رسد، اگر حیات و زندگانی تمام عوالم سبعة را به یک نفر بدهند باز به این مرتبه نمی‌رسد و این مرتبه بالاتر است، اگر تمام لذات اولین و آخرین و عوالم ربوبی، چه لذات دنیایی و چه لذات اُخروی در عالم مثال و ملکوت و جبروت و لاهوت و همه را به شخصی بدهند باز به این مرتبه نمی‌رسد! لذاتی که اصلاً در تصوّر ما نمی‌گنجد و ما آنها را نمی‌فهمیم، دقیقاً مثل بچهٔ غیر ممیزی که بخواهند بعضی از لذات را برای او تشریح کنند، اصلاً ادراک آن لذات برای او ممتنع و غیر ممکن است، چون قابلیت برای ادراک را ندارد؛ همین‌طور ما هم چون فعلاً در عالم طبع گرفتار هستیم، ادراک یک‌هم‌چنین لذاتی برای ما ممتنع است، مگر اینکه انسان عبور کند و خود را وارد در آن مراحل کند. پس اگر تمام اینها را به انسان بدهند، باز به گرد آن مقام بالا که مقام انمحاء و فنای ذات است

نمی‌رسد، چون همه اینها در مرتبه ما دون ذات است و ذات چیز دیگر و مطلب دیگری است. ذات مقام دیگری است که اینها قابلیت مقایسه با او را ندارند.

این مقام عبارت است از مقام توحید و مقام فنا که هیچ‌کدام از تعینات نتوانسته‌اند خود را به این مرحله برسانند؛ یعنی عالم ماده و عوالم ربوبی و مجرد نمی‌توانند خودشان را به این مرحله برسانند، چون خداوند قابلیتش را به آنها نداده و عطا نکرده است و این قابلیت را فقط به انسان داده است.
بعبارة آخری، این مسئله مقام ولایت است؛ یعنی ولایت عبارت است از ظهور کلمه توحید در تمام تعینات! [این ظهور،] بدون ولایت امکان ندارد.

در دعای ماه رجب راجع به ائمه علیهم السلام می‌خوانیم:

«أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ [و مَنَاءٌ وَأَذْوَادٌ] وَ حَفْظَةٌ وَ رُؤَادٌ، فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَ كَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.»^۱

«أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ؛ ائمه علیهم السلام یاوران و ناظران بر عالم کون هستند.» «حَفْظَةٌ؛ اینها پاسدارند.» پاسدار یعنی شخصی که نگهدار و نگهبان مسئله‌ای است. «رُؤَادٌ؛ اینها پیش‌آهنگان و جلوداران برای قافله توحید هستند.» «فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَ كَ وَ أَرْضَكَ؛ خدایا تو به واسطه وجود ائمه آسمان و زمین را پُر کردی.» «حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛ تا اینکه حقیقت کلمه لا اله الا الله و توحید ظهور پیدا کرد.»

ظهور یعنی چه؟ توحید که سر جایش بود! چه تعینی باشد یا نباشد توحید هست. ظهور توحید نیاز به ظهور مظهر دارد و تا مظهري نباشد ظهوری نیست. در مقام ذات که مقام غیب‌الغیوب است، توحید [بالصرفه] برقرار است. در آنجا که کثرت نیست و در آنجا که دیگر ظهور نیست، بلکه عالم عماء محض است، عالم ظلمات است. آنجا عالم نور نیست، آنجا را به واسطه شدت اندکاک نور عالم عماء می‌گویند. در آنجا دیگر نه مظهري هست و نه مظهري و نه ظهوری.

پس ظهور لا اله الا الله به واسطه چیست؟ به واسطه ولایت است؛ یعنی ولایت است که به واسطه هیمنه و اقتدار خود، علت تامه برای تنزل مشیت مطلقه حق شده است و تمام آنچه در این عوالم ربوبی وجود پیدا می‌کند، وجود نازل و ولایت است.

پس [خدایا،] به وجود ائمه علیهم السلام «مَلَأْتَ سَمَاءَ كَ وَ أَرْضَكَ؛ تو آسمان و زمین را

^۱ مصباح‌المتجهد، ج ۲، ص ۸۰۳.

پُر کردی!» وجود جبرائیل امین به واسطه وجود خاتم انبیاء است، وجود میکائیل و اسرافیل و عزرائیل به واسطه وجود خاتم انبیاء است و اینها مرحله نازلۀ آن وجود مقدّس و وجود متعالی هستند و تمام عوالم وجودی، مراتب و تعینات وجود مقام ولایت مطلقه هستند.

فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَکَ و اَرْضَکَ؛ تو به واسطه وجود اینها و به واسطه ولایت اینها آسمان و زمینت را پُر کردی تا اینکه توحیدی که در عالم عماء بود، تا اینکه آن توحیدی که بالصرّافه بود، تا اینکه آن توحید حقّه و حقیقه و یکتایی که داشتی و تا اینکه آن عالم خفا و ظلماتی که بود، ظهور و بروز پیدا کرد و در مقام ثبوت و اثبات متجلی شد. پس ما می توانیم بگوییم که ولایت، علت و مبدأ برای تمام تعینات در همه عوالم ربوبی و عوالم امکان است.

خطیر بودن مسئله ولایت

این ولایت که عبارت است از نزول مشیّت پروردگار و ظهور توحید، همان چیزی است که خداوند در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. حالا می بینید که ولایت چه خبر است؟! و شما اصلاً می دانید ولایت چه خبر است؟! شما از فردی که در کنارتان نشسته است خبر ندارید! نه فقط شما، من هم همین طور! ما از ظاهر فردی که در کنارمان ایستاده خبر نداریم! اگر یک پیراهن یا یک لباس بپوشد نمی دانیم رنگ پوست بدنش چه رنگی است! نمی دانیم آیا عیب دارد یا ندارد! اگر شما یک پرده نازک یک میلی متری روی یک متاع یا میوه ای که در کنارمان هست ببندازید، نمی دانیم که زیر این پرده سیب است یا پرتقال یا چیز دیگری است! یک پرده جلوی چشم ما را می گیرد، آن وقت آیا ما به حقیقت این میوه اطلاع داریم که چگونه است؟!

تازه این مسئله مربوط به ظاهر است. در عوالم ربوبی و باطن آیا ما از حقیقت عالم مثال خبر داریم؟! آیا از حقیقت عوالم جبروت و ملکوت خبر داریم؟! آیا از حقیقت جبرائیل خبر داریم؟! جبرائیلی که تمام علوم اولین و آخرین به واسطه افاضه او است! آیا ما خبر داریم که در آنجا چه می گذرد؟! بالاتر از همه اینها مقام ولایت است که علت و منشأ برای همه عوالم ربوبی است. آن وقت برای چه عده ای همین طور بدون اطلاع در مورد این مطالب صحبت می کنند؟! گفت:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من *** وز درون من نجست اسرار من^۱

برای چه در مورد این مطالب صحبت می کنند و دیگران را اغوا می کنند و در مقام بحث راه

^۱ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱.

افراط را طی می‌کنند و در آنچه خودشان اطلاع ندارند، موجب شک و تشکیک و تردید در دیگران می‌شوند و زحمت دیگران را زیاد می‌کنند؟! اینها مطالبی نیست که در حیطة بحث من و امثال من دربیاید، این مسائل بالاتر است!

من الآن در مقابل شما اعتراف می‌کنم که با وجود اینکه من نزدیک و معاشر بوده‌ام و مسائل را از نزدیک می‌دیدم، تا الآن به حقیقت مطلب نرسیده‌ام و نسبت به بزرگان شناخت نداشتم و ندارم؛ آن وقت دیگران چگونه به خود جرئت می‌دهند که نظر بدهند و مطلب را به این طرف و آن طرف بکشانند و باعث شک و تردید بشوند؟! ما از راستگویی و تعدیل چه بدی‌ای دیده‌ایم که راه افراط را طی کنیم؟! هر افراطی موجب تفریط است! هر افراطی موجب تنزل است! انسان چه داعی‌ای دارد که یک واقعیت صالح و صحیح را مژغور و موج‌دار کند و آن را کدر کند؟!

راه و طریقی که برای ما ترسیم کردند مشخص است. طبق دستور و طبق فرمایش مرحوم آقا وصی مشخص است، پس دیگر طرح مطالب افراطی و مطالب غلو در اینجا چه معنایی دارد؟! چرا باید افرادی که معلوماتشان در حد نازل‌ترین افراد یک جامعه است، در دقیق‌ترین و عمیق‌ترین و ظریف‌ترین مسئله عالم وجود اظهار نظر کنند؟! این چه داعی‌ای است؟ مگر ما این قدر بیکاریم که به مسائلی که بر عهده ما نیست [پردازیم؟!]. چه شخصی یک‌هم‌چنین وظیفه‌ای را بر عهده ما گذاشته است؟! چه شخصی ما را مأمور کرده که در این گونه مطالب بحث و نظر کنیم؟!

من سال گذشته در یک‌هم‌چنین روزی نسبت به بعضی از افراد اخطار دادم و گفتم که دست از این مطالب بردارند و از خودشان اظهار نظر نکنند و بگذارند مطالب به روش عادی پیش برود، ولی قبول نکردند و دیدید آنچه شد!

امروز هم در یک‌هم‌چنین روزی نسبت به کل رفقا اخطار می‌دهم که از آنچه بر عهده آنها نیست صحبت نکنند و در آن مسائلی که احتیاج به تخصص و فن دارد وارد نشوند و هر شخصی به مطالب خود پردازد که در غیر این صورت ضرر این مسئله فقط متوجه خود آنها خواهد شد و دیگران را هم در مقام شک و تردید نگه می‌دارند.

مسئله ولایت این طور نیست! مسئله ولایت آسان نیست! صحبت در ولایت این قدر سهل نیست! آخر ما کار و زندگی داریم؛ هر کسی به دنبال کار خود و هر کسی به دنبال بحث خود! چه داعی دارد که انسان در این مطالب وارد بشود؟! این مقام، مقام توحید است و این کارها با دم شیر بازی کردن است!

ما با این القابی که می‌دهیم، نه تنها شخصی را بالا نمی‌بریم، بلکه بزرگان را پایین می‌آوریم! باید متوجه باشیم که آن مقام ولایت حضرت آقا - سلام الله علیه - بر همه جریانات حاکم و ناظر است و مراقب است! مگر ما امام زمان حضرت بقیة الله علیه السلام را فراموش کرده‌ایم؟! مگر ما امام نداریم؟! ما چه داعی‌ای داریم که اینها را کنار بگذاریم!؟

راه ما راه مشخص است، راه ما راه صحیح است! ما که در اینجا ادعایی نداریم، ما که در اینجا دگان و دستگاه نداریم! انسان که نمی‌تواند برای اثبات یک مطلب از مطالب خلاف بهره بگیرد! انسان که نمی‌تواند برای اثبات یک قضیه دروغ بگوید!

شخصی راجع به ثواب قرائت ۱۱۴ سوره قرآن روایات جعل کرده بود که مثلاً اگر کسی این سوره را بخواند این قدر ثواب دارد. یکی از بزرگان با او برخورد می‌کند و می‌گوید: «من یک‌هم‌چنین مطالبی ندیده‌ام، شما اینها را از کجا نقل کرده‌ای؟!» گفت: «من وقتی دیدم که مردم نسبت به قرائت قرآن توجه ندارند روایت ثواب جعل کردم که اگر کسی این سوره را بخواند به او این قدر حورالعین می‌دهند، اگر کسی آن سوره را بخواند به او این قدر جنات و آنهار می‌دهند و...» [باید به او گفت: آخر مگر شما وکیل مردم هستی؟! مردم قرآن می‌خوانند بخوانند؛ نمی‌خوانند نخوانند! همه مردم خدا دارند!]

لزوم عدم توجه به مظاهر

انسان باید آن چیزی را که یقین دارد بیان کند. ما از احتمال چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟! ما نباید به مظهر نگاه کنیم، این خلاف توحید است! باید به ظهور نگاه کرد، نه به مظهر! چرا شیطان از درگاه خدا رانده شد؟ چون به مظهر نگاه کرد! گفت: **(خَلَفْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَفْتُهُ مِنْ طِينٍ)**^۱ نار را بر طین ترجیح داد، آتش را بر خاک ترجیح داد. او به مظهر نگاه می‌کند، درحالی‌که ناریت نار از کجا آمده است؟ تراپیت تراب از کجا آمده است؟ تو به مظهر نگاه می‌کنی یا به مظهر؟ به مظهر نگاه می‌کنی یا به ظهور؟

چرا ما ولایت را محدود و منحصر کنیم؟! ولایت حد ندارد! موسی با آن ید و بیضای خودش برای رسیدن به استكمال نفسانی و برای رسیدن به مقام تربیتی - که لازمه و مقتضای یک پیغمبر الهی است - مجبور و مکلف می‌شود که در مقابل خضر زانوی ادب بزند؛ یعنی با اینکه دارای مقام ظاهر و

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۲؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۶. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۲۳:

«تو مرا از آتش خلق کردی و او را از گل!»

باطن است و با اینکه دارای کتاب است، ولی نقصی در راه او وجود دارد که آن نقص برطرف نمی‌شود مگر با شاگردی و تلمذ در خدمت خضر!

تمام عوالم وجود به هم بستگی دارند، تمام عوالم وجود به هم ربط دارند! اینجا بود که شیطان حساب خودش را جدا کرد و آن نعمت‌های الهی را که خداوند به او داده بود به خود گرفت و گفت: **(خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ)** یعنی به مخلوق نگاه کرد، نه به خالق! به قابل نگر نیست، نه به فاعل! و این موجب رد شد، چون مقام غیرت خدا اجازه نمی‌دهد! تو به جای اینکه به فاعل و خالق و من نگاه کنی، به این نار نگاه می‌کنی؟! برای من که فرقی نمی‌کند؛ اگر بخواهم تراب را بر نار فضیلت بدهم برای من کاری ندارد، اگر بخواهم هوا را بر نار و بر آب فضیلت بدهم برای من کاری ندارد! من فاعل و خالق هستم، آن وقت تو به این مخلوق و معلول و وجود متعین نگاه می‌کنی؟! انسان که نباید به اینها نگاه کند! در اینجا بود که غیرت خدا اقتضا نکرد و او را کنار زد! گفت:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد!^۱
مگر مسیح این ید و بیضا را از کجا آورد؟! مگر مسیح این **(وَأَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ)**^۲ را از کجا آورد؟! او که وقتی از شکم مادر متولد شد گفت: **(أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)**^۳ کی در این دنیا کاری کرد؟! کی در این دنیا زحمتی کشید؟! انسان وقتی که از مادر متولد می‌شود که زحمتی نکشیده و کاری انجام نداده است! **(أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)** یعنی خدا از الآن به من کتاب داده است. پس غیر از افاضه و عنایت حضرت حق چه چیزی می‌تواند در این دنیا جلوه‌گر و متجلی باشد؟! هر چه هست فقط از او است!

ما اینها را فراموش کرده‌ایم. این طور به ما یاد نداده‌اند، بلکه آنچه به ما آموخته‌اند طریق توحید و طریق یکرنگی و طریق رفاقت است! باید دوئیت و کثرت از میان رفقا برداشته بشود و به جای آن اتحاد و انضمام و الفت و محبت و وُد جایگزین بشود! همه یکی هستند و هیچ فرقی نمی‌کنند! آن کسی

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۲.

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۵:

«و من کور مادرزاد را شفا می‌دهم و مرض پیسی را شفا می‌دهم.»

^۳ سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶، تعلیقه:

«[خدا] مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود.»

که محبتی دارد، این محبت را از کجا آورده است؟! **(فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ)** تألیف بین قلوب و اشتراک در مسیر از چه کسی بوده است؟ چه ذاتی و چه فاعلی دست ما را از جاهای مختلف گرفته و راه ما را به این مسیر منتهی کرده است؟ هیچ درباره‌اش فکر کرده‌ایم؟ اگر این عنایت حق نبود، ما هم مثل بقیه افراد بودیم! چه فرقی داشتیم؟! اگر این افاضه حق نبود، ما هم مثل بقیه بودیم! ما که دیگر از فلانی و فلانی بالاتر نیستیم، ولی می‌بینیم که عاقبت کار آنها به کجا رسید! چون آنها به خودشان گرفتند و به مظهر نگر بستند، درحالی که سلوک مقابل این مسیر است، سلوک به ظهور و به مظهر نگر بستن است، نه به مظهر!

شما در این ادعیه ائمه علیهم السلام نگاه کنید! مگر در این دعاهای حضرت سجاد سلام الله علیه که در شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خواندیم، نمی‌دیدیم که امام علیه السلام با آن مقام عصمتی که دارد چقدر خودش را پایین می‌آورد؟! آن مقام عصمتی که عقلاً صدور گناه از ائمه علیهم السلام و از مقام عصمت را ممتنع می‌کند، ولی وقتی در مقام دعا دارد دعا می‌کند واقعاً می‌گوید: «خدایا، من هیچ هستم!» دروغ نمی‌گوید! کار را به جایی می‌رساند که می‌گوید: «أنا الَّذِي عَصَيْتُ جِبَارَ السَّمَاءِ، أَنَا الَّذِي أَعْطَى عَلِيَّ مَعَاصِيَ الْجَلِيلِ الرَّشِيِّ»^۱ یعنی امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید: «خدایا، لولا عنایت تو، من همین آدمی هستم که توجیه و تأویل می‌کنم، تا وقتی که موقعیت دست من نیاید نظرم نسبت به قضیه فرق می‌کند، ولی وقتی که به یک موقعیت دیگر برسم تمام مسائل گذشته را کنار می‌گذارم و با توجیه حتی برای معاصی کبیره رشوه می‌دهم!» من یک‌هم‌چنین آدمی هستم.

آیا ما این‌طور نیستیم؟! شما خودتان مشاهده نمی‌کنید؟! آیا آن کسی که الان دارای یک موقعیت نیست نظرش با وقتی که بعداً به یک موقعیت می‌رسد یکسان است؟!

چند سال پیش در زمان رهبری رهبر فقید انقلاب من در یک جا برای مردم عوام صحبت می‌کردم. گفتم: ایشان فرموده‌اند: «هر کسی که در هر مقامی است اگر از خودش فرد بهتری را سراغ دارد وظیفه شرعی او است که کنار برود و او را [به‌جای خودش بگذارد!]»^۲ ایشان این مطلب را گفتند و همه ما هم شنیدیم! گفتم: من از شما سؤال می‌کنم: تا الان که دو سال از این قضیه می‌گذرد یک نفر

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۷۶:

«پس خداوند در میان دل‌های شما آفت افکند.»

^۲ مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۵۸۹، فرازی از دعای شریف ابوحمزه ثمالی.

^۳ رجوع شود به صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۱۵۷.

را به من نشان بدهید که گفته باشد موقعیت من پایین تر از فلان کس است! یک نفر را به من نشان بدهید؛ چه در هیئت دولت، چه در مجلس، چه از بین قاضی‌ها، چه در ادارات و چه در سایر جاها تا برسد به بالاترین جا! یک نفر را به من نشان بدهید! یعنی آن فردی که الآن در این پُست و در این مقام است واقعاً خودش را از تمام افراد ایران بالاتر می‌داند؟! این که خنده‌دار است! این مسئله به‌خاطر این است که انسان عوض می‌شود. قبلاً یک‌هم‌چنین حالی را ندارد، ولی وقتی که به مقام و موقعیت می‌رسد، ذهنی‌اتش تغییر پیدا می‌کند، لذت ریاست و مقام او را می‌گیرد و شروع به توجیه کردن می‌کند، می‌گوید: «اگر من نرم خراب‌تر می‌شود، اگر ما نباشیم فلان می‌شود!» از همین حرف‌هایی که همه می‌زنند، درحالی‌که به جان شریف خودش قسم که دروغ می‌گوید! آن وقتی که او را کنار می‌گذارند ببینید چه می‌گوید! چرا قبلاً این حرف‌ها را نمی‌زد؟! اگر به خودش مراجعه کند می‌فهمد که چرا قبلاً این حرف‌ها را نمی‌زد!

خود ما می‌دانیم، خداوند متعال برای ما قاضیِ باطن قرار داده است، ما خودمان می‌دانیم که در چه وضعی هستیم! چرا با یقین صحبت نکنیم؟! چرا با شک و احتمال صحبت کنیم و چرا راه افراد را ببندیم؟! سلوک یعنی توحید، سلوک یعنی حذف انانیت‌ها و حذف اینت‌ها! این معنای سلوک است.

توحید، اولین ابلاغ پیامبر

اولین ابلاغی که پیغمبر اکرم کردند ابلاغ توحید بود و عملاً هم همین را نشان دادند. در آیه شریفه **(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)**^۱ پیغمبر تمام اقربای خودش را جمع کرد، مجلس اول به‌هم خورد، اما در مجلس دوم حضرت فرمودند: «کیست که با من در این راه همکاری و هماهنگی کند لیکونَ وزیراً و خلیفةً و وصیاً من بعدی؟» هیچ‌کس بلند نشد، تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و فرمود: «أنا یا رسول الله!» آخر مقام وزارت پیغمبر اکرم که مقام آسانی نیست، مقام وصایت که مقام آسانی نیست! می‌دانید امیرالمؤمنین علیه السلام چه کار کرد؟ بعد از پیغمبر کار پیغمبر را می‌کرد، یعنی همان‌طوری که پیغمبر شق القمر می‌کرد، او هم می‌کرد! همان‌طوری که پیغمبر مرده زنده می‌کرد، او هم می‌کرد! همان‌طوری که تمام ملکوت آسمان و زمین در دست پیغمبر بود، در دست او هم بود! به این می‌گویند وصی! معنای لیکونَ وصیاً من بعدی این است! [پس] امیرالمؤمنین علیه السلام [وصی]

^۱ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«ای پیغمبر، اقوام نزدیکتر خود را از عذاب خدا بترسان!»

پیغمبر] است.

یک‌هم‌چنین امانت و ودیعه‌ای را کسی قبول نکرد، همه نشستند و هیچ‌کس نتوانست قبول کند! فقط امیرالمؤمنین علیه السلام که یک نوجوان سیزده ساله بود بلند شد، یعنی این مطلب را یک نوجوان سیزده ساله در آن موقع می‌فهمید! حالا صحبت در این است که وقتی حضرت بلند شد، پیغمبر اکرم به بقیه خطاب کرد و گفت: «فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ؛ همه شما باید از این نوجوان سیزده ساله اطاعت کنید!» یعنی اولین اقدام پیغمبر رفض مظاهر بود. گفت نگاه نکنید که این الآن بچه است، شما باید به مظهر و ظهور نگاه کنید نه به مظهر! لذا پدرش اَبی طالب را مسخره کردند و گفتند: «امر می‌کند که از بچه‌ات اطاعت کنی!»^۱

تعریف سلوک

بچه در کار نیست، برادر در کار نیست، عمو و دایی در کار نیست! اینجا مقام ظهور است و فرقی نمی‌کند. آیا انسان باید بگوید که چون الآن این اطاعتی که باید بکنم از برادرم است اطاعت نمی‌کنم؟! برادر کیست! آیا انسان باید بگوید که چون الآن این اطاعتی که باید بکنم از رفیقم است اطاعت نمی‌کنم؟! این رفیق تا حالا با ما بود، حالا ما بیایم از او اطاعت کنیم؟! آقا، ما با هم پیش مرحوم کذا می‌رفتیم، ما با هم بر سر یک سفره می‌نشستیم، ما با هم فلان کارها را انجام می‌دادیم! این حرف‌ها چیست؟! ظهور خدا در او تجلی کرده است، تمام شد و رفت! چرا به مظهر نگاه می‌کنی؟! اصلاً سلوک یعنی رفض مظاهر، سلوک یعنی کنار گذاشتن صور، سلوک یعنی نفی تمام تعینات و نگاه کردن به ظهور، سلوک یعنی توحید دیدن، نه تعین دیدن و نه قالب دیدن و نه صورت دیدن!

اول اقدامی که پیغمبر اکرم انجام داد همین بود. گفت: اسلام یعنی توحید، اسلام یعنی سلوک و اسلام یعنی نفی همه تعینات! اگر ظهوری در این مظهر تجلی کرده است، از پیر هفتاد ساله تا جوان بیست ساله همه باید به دنبال او بیایند! حالا آیا امیرالمؤمنین علیه السلام این را از خود می‌دید؟! به همان ذات شریفش قسم که به اندازه سر سوزنی این را از خود نمی‌دید! به اندازه سر سوزنی این لیاقت را از خود نمی‌دید! به اندازه سر سوزنی این قابلیت را از خود نمی‌دید، بلکه از او می‌دید! از او می‌دید که وصی شد و از او می‌دید که ولی شد و از او می‌دید که قابلیت برای حمل این امانت را پیدا کرد! واقعاً از او می‌دید!

^۱ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۰۰. با قدری اختلاف در مصادر.

لذا ائمه علیهم السلام در ادعیه هنرپیشه و آرتیست^۱ نبودند. آیا آن گریه‌هایی که از این چشم‌ها می‌آید و آن ناله‌هایی که در دل شب بلند می‌شود برای ما است؟! وقتی در دل شب ناله می‌کند چطور به گوش ما می‌رسد؟! پس ائمه علیهم السلام واقعاً خودشان را صفر می‌دیدند و تا صفر نباشیم، ارزش و احترام و ارج پیدا نمی‌کنیم!

شرح دعای قنوت نماز عید فطر

در دعای امروز می‌خوانیم: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَّ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ خدایا ما تو را به حق این عیدی که امروز برای ما و برای پیغمبر خودت و برای اولیاء عظام خودت و معصومین خودت مقرر کردی قسم می‌دهیم!»
امام علیه السلام از خدا سه تقاضا کرده است:

اول: «أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ؛ [بر محمد و آل او درود بفرستی!]» که بالاترین تقاضاها و بالاترین دعاها صلوات بر پیغمبر و آل او است.^۲ اول با درود بر پیغمبر و نزول جلوات حضرت حق بر ائمه علیهم السلام راه [استجاب دعا] باز شد، حالا که باز شد دیگر دعاها قبول است. دوم: «وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ [أَدْخَلْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَّ آلَ مُحَمَّدٍ]؛ در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی ما را هم داخل کن!» آن خیر چیست و محمد و آل محمد را در چه خیری داخل کردی؟ ما که داریم این دعا را می‌کنیم لابد خدا هم اجابت می‌کند! خدا که به انسان نمی‌گوید: دعا کن، ولی من اجابت نمی‌کنم! یعنی همان مقامی را که پیغمبر دادی به ما هم بده، ما را جلیس با رسول خودت قرار بده! آن مقام چیست؟ همین را به شما بگویم که بالاتر از این مقام دیگر تصور نمی‌شود؛ یعنی جلیس بودن با رسول اکرم و با امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام و اولیای مقربین!

سوم: «وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَّ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَّ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ از هر انانیت و شرک و جهل و بدی و پلیدی و لو به اندازه سر سوزن و لو به اندازه طرفه عین و یک غمض عین، [آنگونه] که محمد و آل محمد را آن‌طور خالص کردی و آن‌طور تمام شوائب تعیین از آنها گرفتی که فقط و فقط خالص برای ذات تو شدند، ما را هم از همه این تعیینات و از همه آن خطورات بیرون بیاور! گناهان بماند، از همه آن لحظاتی که حتی برای یک لحظه با مقام ذات تو در تنافی است بیرون بیاور!»

^۱ Artist: هنرمند، هنرپیشه. کنایه از آدمی که برای رسیدن به خواسته‌هایش نقش بازی کند.

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱ - ۴۹۵.

[فرمود:] «وإنه ليغان على قلبي و إنى لأستغفر الله في كل اليوم سبعين مرة!»^۱ از یک خطور و هر چه که به اندازه سر سوزنی ما را از مقام ذات و اندکاک در ذات تو فاصله می اندازد [خالص کنی!] آن طور خالص کنی که این مس وجود ما تبدیل به طلایی بشود که اصلاً غیر از خودش نداشته باشد، هجده عیار و دوازده عیار و بیست عیار نباشد، بلکه طلای خالص باشد!

«اللهم إنى أسألك خيراً ما سألك به عبادك الصالحون؛ خدایا ما در این روز از تو تقاضا می کنیم که بهترین چیزی که عباد صالح تو از تو تقاضا می کنند به ما عنایت کنی!»

«و أعودُ بك ممّا استعأذ منه عبادك المخلصون»^۲ و پناه می بریم به تو از هر پلیدی و زشتی و انحرافی که عباد مخلص تو از آنها به تو پناه می برند!»

خدایا، عیدی ما را در این روز رفع همه مضلات و رفع همه شکوک و رفع همه مسائلی قرار بده که بین ما و بین وصول به مقام تو فاصله می اندازد! خدایا، در امروز عیدی ما را جلب رضای خود در هر حال و در هر سکون و قیامی قرار بده! خدایا، عیدی ما را در امروز خشنودی اولیای خودت از ما قرار بده! خدایا، دست ما را در دنیا و آخرت از دامن اهل بیت و اولیای خودت کوتاه مگردان! سایه علمای ربانی و بزرگان بر سر ما مستدام بدار! رهبر خودت را در حفظ و تأیید مبانی اسلام معزز و محترم بدار! خدایا، در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل کن! ما را از یاوران و شیعیان حقیقی و ذابین از حریم ولایت قرار بده! مرضای مسلمین شفا عنایت کن، موتای آنها را ببخش و بیامرز!

برای شادی روح مؤمنین و مؤمنات و تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام و رفع گرفتاری از مسلمین و شیعیان امیرالمؤمنین سه صلوات ختم کنید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰، به نقل از درر اللئالی، ابن ابی جمهور، ج ۱، ص ۳۲. سرّ الفتوح، ص ۱۰۸، تعلیقه: «به واسطه اشتغال به امور مردم و کثرات در قلب خود احساس گرفتگی و قبض می نمایم و برای رفع این مطلب هر روز هفتاد بار استغفار می نمایم.»

^۲ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.